

## امپریالیسم بر لبه‌ی پرتگاه

نوشته‌ی: تام انگل هاردت<sup>۱</sup>

برگردان: هما احمدزاده

اجازه دهید به جای تکیه بر پاره‌ای اطلاعات خاص از درون دستگاه حکومتی، از منظر دیگری به سیاست هیات حاکمه‌ی بوش - چنی، یعنی حمله‌ی ناگهانی هوایی و بمباران تاسیسات هسته‌ای برای تغییر رژیم ایران، بپردازیم.

البته ما تا به حال دست‌کم نیمی از داستان را می‌دانیم. آیا به غیر از رییس‌جمهور، معاونش و کارکنان اداره‌ی امنیتی تحت امر معاونش که از حمایت نومحافظه‌کاران برخوردارند، کس دیگری در کاخ سفید پیدا می‌شود که از این سیاست‌های همراه با توهم متعجب نباشد، غصه نخورد، و قلبش نگیرد؟

شما کافی است روزنامه‌های صبح را بردارید تا از نظر انواع سخنگویان جریان‌های رسمی باخبر شوید - همان‌هایی که تا چند ماه پیش سخن آشکاری در این موارد بر زبان نمی‌آوردند. یکی از این نمونه‌ها سناتور جو بیدن<sup>۲</sup> است. او با زیر فشار قرار دادن کاندولیزا رایس از او می‌پرسد که: «آیا به نظر او هیات حاکمه اجازه‌ی حمله به ایران را دارد، و قسم می‌خورد که اگر چنین کاری را بخواهند انجام بدهند، همان‌طور که پیش‌تر متذکر شده است، سنا با آن مقابله خواهد کرد». (البته شما می‌توانید علامت تعجبی را هم در پایان این گفته و یا گفته‌های مشابه به وسیله‌ی جیمز وب<sup>۳</sup> و چوک هاگل<sup>۴</sup> بگذارید). درباره‌ی گفته‌ی رهبر جناح اکثریت هاری رید<sup>۵</sup> در ژانویه چه می‌توان گفت؟ «حقیقت

1. Tom Engelhardt.

2. Joe Biden.

3. James Webb.

4. Chuck Hage.

5. Harry Reid.

آن است که بوش در مورد شمشیرکشی علیه ایران زیاد سر و صدا کرده است، اما من قصد دارم روشن کنم که رییس جمهور اجازه ندارد، بدون اجازه‌ی کنگره به اقدام نظامی علیه ایران دست بزند. اجازه‌ی به کار بردن نیروی نظامی علیه عراق به‌وی چنین اختیاری را نمی‌دهد».

مقام‌های رسمی سابق نیز از لانه‌های خود بیرون خزیده‌اند و با شوری قابل توجه و به‌زبانی دیپلماتیک به‌اعلام مواضع پیرامون سیاست‌های بوش - چنی در مورد ایران و عراق پرداخته‌اند. برای مثال، مشاور امنیت ملی سابق برژنسکی در مقابل کنگره به‌سخنرانی می‌پردازد و به‌طور ضمنی از سقوط امپراتوری رم... ببخشید امپراتوری آمریکا دم می‌زند:

«جنگ در عراق مصیبتی تاریخی، استراتژیک و اخلاقی است که براساس فرضیه‌های دروغین، حقانیت جهانی آمریکا را از بین می‌برد. تلفات و ضایعات حاصل از آن و همچنین بعضی از سوءاستفاده‌های صورت گرفته اعتبار اخلاقی آمریکا را زیر سوال برده و به‌علت یورش‌های دیوانه‌وار و گستاخی‌های امپراتور مآبانه، بی‌ثباتی بیش‌تری بر منطقه حاکم شده است... اگر آمریکا اجازه دهد درگیری‌های خونین در عراق به‌مدت طولانی دوام آورد، مسیر نهایی آن به‌برخورد با ایران و بیش‌تر مسلمانان دنیا منتهی می‌شود... شاید به‌همین دلیل است که برای توجیه چنین جنگ طولانی و گسترش یابنده‌ای، شروع به‌ساختن یک افسانه‌ی موهوم تاریخی کرده‌اند...<sup>۱</sup>

سه افسر بلند پایه‌ی بازنشسته‌ی ارتش، ژنرال ربرت گارد<sup>۲</sup> (دستیار سابق ربرت مک نامارا<sup>۳</sup> وزیر دفاع)، ژنرال جوزف هوآر<sup>۴</sup> از نیروی دریایی (فرمانده‌ی سابق سنتکم<sup>۵</sup>)، و آدمیرال نیروی دریایی جک شاناهان<sup>۶</sup> نامه‌ی سرگشاده‌ای منتشر کردند که اعلام می‌دارد «حمله به ایران» دارای عواقب مصیبت‌باری برای منطقه و نیروهای ائتلاف در عراق است

1. [http:// warincontext.org/2007\\_01\\_28\\_archive.html#17043092446417412](http://warincontext.org/2007_01_28_archive.html#17043092446417412).

2. Gen. Robert Gard.

3. Robert McNamara.

4. Gen. Joseph Hoar.

5. The United States Central Command (CENTCOM) is a theater - level Unified combatant Command unit of the U.S. armed forces, established in 1983 under the operational control of the U.S. Secretary of Defense. It was originally conceived of as the Rapid Deployment Forces.

6. Adm. Jack Shanahan.

و تنش‌های منطقه‌ای و جهانی را تشدید خواهد کرد.<sup>۱</sup> و پل پیلار<sup>۱</sup>، تحلیل‌گر خاورمیانه‌ی سابق سیا در روزنامه‌ی واشنگتن پست هشدار می‌دهد که برای جلوگیری از عمل نظامی ابلهانه‌ی بعدی در خاورمیانه، لازم است که فرایند تجزیه و تحلیل مساله در فضای پرتنش و ستیزه‌جویانه مانند دوره‌ی پیش از حمله به عراق صورت نگیرد.

حتا وزیر امور خارجه رایس، و وزیر جدید دفاع رابرت گیتس<sup>۲</sup>، مشاور امنیت ملی فراطمی مان استفان هادلی<sup>۳</sup> نیز با برگشت دادن پرونده‌ی اطلاعاتی دخالت ایران در عراق مورد نظر آمریکا که به وسیله‌ی سفارتخانه‌ی ما در بغداد جمع‌آوری شده، تا حدی تشویق و نگرانی از خود نشان دادند (دخالت «خارجی» در حیات خلوت ما تازگی هم ندارد). این تشویق به احتمالی به خاطر دروغ بودن آخرین ادعای دستگاه جاسوسی ما مبنی بر تامین تکنولوژی پیشرفته‌ی دستگاه‌های انفجاری جدید به وسیله‌ی ایران در عراق می‌شود که موجب مرگ آمریکایی‌ها شده است. می‌توان مشابهت این خبرها را با اعلام وجود اسلحه‌های کشتار جمعی در عراق دید که توخالی بودنشان بعدها اثبات شد.

به ظاهر، همان‌طور که جوان کل<sup>۴</sup> مدت‌ها پیش در وب سایت خود اعلام کرد، اعلام این نوع ادعاهای دروغین، مانند مسلح کردن ناراضیان سنی به وسیله‌ی ایران، منافعی برای بوش و چنی دربردارد.

آری زمانه تغییر کرده است و مقام‌های رسمی فعلی و سابق چیزهایی را برای مردم رو می‌کنند که در سال ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ نشانی از آن نبود. برای مثال بروس ریادل<sup>۵</sup>، کارشناس ارشد سابق در شورای امنیت ملی را در نظر بگیرید که به تازگی به یواس ای تودی<sup>۶</sup> گفت: «هیچ مدرکی دال بر کمک ایرانیان به سنی‌ها وجود ندارد.»

پرونده‌ی ارایه شده به وسیله‌ی رایس، گیتس، و هادلی به احتمالی کمی بهتر از پرونده‌ی ارایه شده به وسیله‌ی کالین پاول در مورد وجود اسلحه‌ی کشتار جمعی در عراق به سازمان ملل است که منجر به حمله‌ی سال ۲۰۰۳ به عراق شد. اما با این همه شک و تردید، اعتراض و سروصدای بیش‌تری ایجاد کرده و می‌کند.

از همه‌ی این‌ها گذشته برای همه کس، به غیر از آنانی که دچار توهم‌اند - باید حدس

1. Paul Pillar.

2. Robert Gates.

3. Stephen Hadley.

4. Juan Cole.

5. Bruce Riedel.

6. USA Today.

زده باشید چه کسانی را می‌گویم - یک حمله‌ی برق‌آسای هوایی به ایران، با بمب‌هایی که با قدرت انفجاری تکان‌دهنده در زیرزمین منفجر می‌شوند، حرکتی دیوانه‌وار به‌نظر می‌آید. ممکن است این عملیات برای ایران ضربه‌ای مرگبار باشد (و همچنین عاملی برای نیروی تازه گرفتن بنیادگرایان)، اما برای ارتش آمریکا، به‌خصوص نیروهای مستقر در عراق نیز پیامدهای خونباری خواهد داشت، نیروهای آمریکا و متحدانش را در منطقه به‌مخاطره خواهد انداخت و برای اقتصاد جهانی انرژی نیز مصیبت وحشتناکی پدید خواهد آورد. واقعیت آن است که یک سلسله انفجارهای به‌هم پیوسته که برخی از آن‌ها می‌تواند در محاسبات بازی جنگ هیات حاکمه‌ی آمریکا نیامده باشد، می‌تواند مرکز نفت سیاره‌ی زمین را متلاشی کند، و آن قدر فاجعه بیافریند که مشکلات چند سال اخیر آمریکا در عراق را ناچیز جلوه دهد. تصمیم به‌حمله به‌ایران مانند قرارداد مواد منفجره‌ی پیشرفته زیر آزاد راه اصلی است که از نظم جهانی باقی مانده است.

رابرت گیتس، وزیر دفاع آمریکا که در جلسه‌ی رای اعتمادش اعلام کرده بود هر حمله‌ای به‌ایران «آخرین راه حل است» (در همان زمان هیات حاکمه به‌طور رسمی اعلام می‌کرد که حمله‌ی نظامی، یکی از «آخرین راه حل‌ها است» و یا این‌که «تمامی گزینه‌ها بر روی میز قرار دارد») سناریوی وحشتناک خود را برای بعد از این یورش چنین اعلام می‌کند:

«البته درست نیست که در این مورد از فرضیه‌ها صحبت شود. اما من فکر می‌کنم اگرچه ایران نمی‌تواند به‌طور مستقیم به‌ما حمله‌ی نظامی کند، اما این ظرفیت را دارد که خلیج فارس را بر روی صادرات نفت ببندد، آن‌ها این توانایی را دارند که موج عظیمی از ترور را هم در خاورمیانه و هم در اروپا و حتا این‌جا در آمریکا به‌راه بیندازند... توانایی آن‌ها در وادار کردن حزب‌اله به‌ناامن‌تر کردن لبنان را باید بسیار جدی گرفت. من فکر می‌کنم توانایی آن‌ها برای مقابله‌ی نظامی بسیار محدود است، اما این توان را دارند که تمامی چیزهایی را که ذکر کردم، و حتا پیش‌تر از آن‌را، انجام دهند».

و این تنها گوشه‌ای از اخبار دهشتناکی است که از ستاد بحران زده‌ی سینه چاکان جنگ به‌گوش می‌رسد.

## زمان فتوا

مدت‌های مدیدی است که چشم‌انداز حمله به‌ایران وجود دارد. باید به‌عقب

برگردیم و به لحظه‌ی پیش از حمله به عراق در ۲۰۰۳ نگاه بیندازیم، زمانی که نیوزویک یکی از شوخی‌های نومحافظه‌کاران را بیان می‌کرد که: «همه راهی بغداداند. اما مرد واقعی آن است که راهی تهران شود.» با نگاه به ژانویه ۲۰۰۵ می‌بینم که سیمور هرش<sup>۱</sup> در مقاله‌ای به نام «جنگ در راه است.» در نیویورکر نوشت: «در مصاحبه‌هایی که داشتم مرتب به من گفته می‌شد هدف بعدی ایران است» و اضافه می‌شود که با کمک اسرائیل «دست‌کم از تابستان گذشته، هیات حاکمه ماموریت مخفی شناسایی در ایران را رهبری می‌کند».

به ماه مارس ۲۰۰۵ نگاه کنید، زمانی که تحلیلگر سابق سیا، ری مک‌گاورن<sup>۲</sup> بیان کرد که سیاست هیات حاکمه‌ی بوش در خاورمیانه به وسیله‌ی افرادی به پیش برده می‌شود که در حلقه‌ی بالایی‌های واشنگتن در سال‌های ۸۰ آن‌ها را «دیوانه» می‌نامیدند، و کسانی هستند که ممکن است هدف بعدی‌شان ایران باشد.

شما باید به اوت ۲۰۰۵ زمانی برگردید که مامور سابق سیا، فلیپ گیرالدی<sup>۳</sup> در مجله‌ی محافظه‌کاران آمریکا هشدار داد: «در واشنگتن دیگر این یک راز نیست که کسانی قصد دارند به ایران حمله کنند که جنگ عراق را در کاسه‌ی ما گذاشته‌اند»، حمله‌ای که به احتمالی همراه با «بمباران هسته‌ای غیرقابل پیش‌بینی» خواهد بود. وی ادعا کرد که در پنتاگون نقشه‌هایی کشیده می‌شود که «دستورالعمل‌های رسیده از دفتر معاون رییس دیک چنی» را در پشت خود دارد.

باید به مقاله‌ی دوم سیمور هرش در نیویورکر به نام «نقشه‌های ایران» مراجعه کنید که می‌گوید: «افراد نظامی و افسران جاسوسی سابق و بر سرکار می‌گویند که گروه‌های برنامه‌ریز نیروی هوایی دارند نام هدف‌های موردنظر خود را آماده می‌کنند، و گروهی از نیروی زمینی آمریکا، برای جمع‌آوری اطلاعات و تماس گرفتن با مخالفان حکومت و اقلیت‌های قومی مخفیانه به سوی ایران روان شده‌اند.» وی اضافه می‌کند که نزدیکان باور دارند که هدف رییس‌جمهور تنها متوقف کردن برنامه‌ی هسته‌ای ایران نبوده، بلکه تغییر حکومت به «روش عراق» است و با وجود مقاومت‌های پنتاگون «گزینه‌ی هسته‌ای» - یعنی امکان استفاده از «اسلحه‌ی تاکتیکی زیرزمین منفجر شونده‌ی هسته‌ای» در آن

---

1. Seymour Hersh.

2. Ray McGovern.

3. Philip Giraldi.

لحاظ شده است. شما باید کتاب اخیر بازرسی سابق سازمان ملل اسکات ریتز<sup>۱</sup> (که در ۲۰۰۲-۲۰۰۳ به علت بیان این نکته که به احتمالی صدام حسین انباری از اسلحه‌های کشتار جمعی نداشته و حتا برنامه‌ای هم برای آن ندارد، از کار کنار گذاشته شد) را مطالعه کنید که عنوان آن گویای همه چیز است: «هدف ایران».

این افراد - که برخی از آن‌ها بهترین نمونه‌های محافظه کارانند، اگرچه با عصبانیت تمام، اما قانع شده‌اند که هیات حاکمه‌ی بوش، قصد حمله به ایران را پیش از پایان یافتن دوره‌ی ریاست جمهوری‌ش (به احتمالی تا بهار) دارد.

اما باز هم اتفاق‌های بیش‌تری لازم بوده است تا چنین تشویشی بر همه حاکم شود. هیات حاکمه تصمیم به اعزام یواس‌اس جان سی. استنیس<sup>۲</sup>، دومین ناو هواپیمابر خود به خلیج فارس را گرفت و هشدار داد که سومی نیز در راه است؛ و این باعث اعلام تصمیمی شد که جوآن کل به آن «فتوای بوش» می‌گوید. برطبق این دستور نیروهای آمریکایی اجازه دارند نمایندگان ایران را در هر کجای عراق دستگیر کنند و این مانند «اعلام فصل آزادی شکار» ایرانیانی است که به عراق می‌روند. او می‌نویسد: «بوش به دنبال یافتن در دسر است و مانند این‌که آن را پیدا هم کرده است. کار او مانند این است که با شیشه‌ی نیترو گلیسیرین والیبال بازی کنید.» و این باعث شد که نیروهای آمریکایی به دفتر ایرانیان در اربیل کردستان عراق حمله کنند و چندین مقام رسمی ایران را در عراق بازداشت کنند و رییس‌جمهور اعلام کند که سیستم ضد موشکی پاتریوت را در کشورهای کوچک خلیج فارس مستقر خواهد کرد. و این باعث شد که فشار سنگین، ناگهانی و دهشت‌بار هیات حاکمه با تبلیغات پرهیاهو در مورد دست‌داشتن ایران در حوادث عراق شروع شود. چیزی که تیم روسر<sup>۳</sup> از شبکه‌ی ان بی سی آن را بعد از مصاحبه‌ای با رییس‌جمهور چنین بیان کرد: «در راس هرم کاخ سفید این احساس حاکم است که ایران می‌رود تا به سرعت در سطح کشور و جهان به مهم‌ترین مساله‌ی بحران‌زا تبدیل شود». پخش شایعه در مورد پرواز هواپیماهای نیروی هوایی آمریکا برای حمله در مرز ایران و عراق و عدم پاسخ دادن مقام‌هایی، مانند جان نگرپونت<sup>۴</sup> به این پرسش که آیا قبول دارند هیات حاکمه باید برای حمله به ایران از کنگره اجازه بگیرد، و نیز گزارش‌هایی در مورد آماده کردن پایگاه‌های جدید در بلغارستان و رومانی برای عملیات

1. Scott Ritter.

2. USS John C. Stennis.

3. Tim Russert.

4. John Negroponte.

علیه ایران، و این شایعه که پنتاگون در آخرین نقشه‌ی حمله‌ی خود به ایران ۲۳۰۰ «هدف ارزشمند» را مشخص کرده است، یکی پس از دیگری به تشدید فضای به‌وجود آمده دامن زد.

اما شکست بوش در انتخابات میان‌دوره‌ای ماه نوامبر، باعث اصرار بیش‌تر رییس‌جمهور مبنی بر پیروزی این سیاست‌ها شد، آن‌هم در شرایطی که شکست، واضح‌تر از آن است که بتوان آن را منخفی نگه‌داشت. تعجب‌آور شاید نباشد که یک گروه هم‌فکر و هم‌جهتی که عملکردشان به‌تجاوز به‌عراق انجامید به‌سربازان قدرت حاکمه‌ای تبدیل شوند که احساس می‌کنند نیازی به‌مجوز گرفتن برای حمله به‌ایران ندارند. یورش تبلیغاتی آن‌ها (همان‌طور که رابرت پری<sup>۱</sup> به‌تازگی نوشت) بسیاری را به‌این باور ناامیدانه می‌رساند که برای توقف بوش کاری از دستشان ساخته نیست. همه‌ی این‌ها باعث این احساس می‌شود که رهبران ما ممکن است یک روز همراه خودشان باعث سقوط کشور شوند، یا به‌عبارت دیگر آن‌ها ممکن است با حالتی بین‌پوزخند و لبخند با سرعت به‌طرف پرتگاه برانند.

### بر بالای پرتگاه؟

دنباله روی از حاکمان و اشنگتن باید ما را سخت وحشت‌زده سازد. اگر حمله‌ای به‌ایران رخ دهد، مخلوطی از دو بنیادگرایی فاسد در رده‌های بالای سیاسی و نظامی را در مقابل ما خواهد گذاشت که در انتها زهری واحد را در کام ما می‌ریزند و باعث می‌شود سیاستی در خاورمیانه اعمال شود که جنگ با اسلام تلقی خواهد شد. اگرچه رییس‌جمهور ما یک مسیحی بنیادگرا است، اما هیچ‌کدام از این بنیادگراها در و اشنگتن، نه مذهبی‌اند و نه مسیحی. *پیشگام علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

مذهب هیات حاکمه‌ی بوش و حامیان نومحافظه‌کار او بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مذهب زور است. رییس‌جمهور - فرمانده‌ی مادر «دوران جنگ» و معاون او که نه تنها عاشق نیروهای نظامی و آمریکاییان است، بلکه به‌عنوان رهبران آخرین ابرقدرت باقی مانده، از امکانات خیره‌کننده‌ای هم برخوردارند، معتقدند توانایی‌های فناوری پیشرفته‌ی منحصر به‌فرد مخرب به‌آن‌ها این اجازه را می‌دهد که یک‌ه‌تاز، میدان باشند و بتوانند در دوران بعد از جنگ سرد با ترساندن و به‌وحشت انداختن کشورهای

---

1. Robert Parry.

ضعیف‌تر، آن‌ها را به‌انقیاد ابدی درآوردند. مهم‌ترین ابزار برای به‌اصطلاح تنها قدرت دنیا زور یعنی هم تهدید و هم در صورت نیاز به‌کار بردن آن است (وجود این عقیده به‌طور روشن و به‌شکل نظری، در مهم‌ترین سند استراتژیک این سال‌ها، یعنی استراتژی امنیت ملی ایالت‌های متحد آمریکا در سال ۲۰۰۲، به‌ثبت رسیده است).

با سرمستی از احساس قدرت در سال‌های ۲۰۰۱-۲۰۰۲، آن‌ها زور را خدای خاص خود و دینی یافته‌اند که زندگیشان به‌آن گره خورده و این همان شیوه‌ای است که اکنون به‌حلال مشکلاتشان تبدیل شده است. برای آن‌ها همیشه راهنمایی وجود دارد که آن‌ها را در راه، هدایت می‌کند و آن چیزی جز همان مذهب زور نیست که پاسخگوی همه‌ی زمان‌ها و همه‌ی شرایط است.

در مورد حمله‌ی محتمل به‌ایران، نیروی بنیادگرای کلیسای زور با تنها نیروی مهمی که پنتاگون در اختیار دارد، یعنی نیروی هوایی، متحد خواهد شد. آن‌ها عقیده دارند که نیروی هوایی می‌تواند رژیم‌ها را ساقط کند و با تغییرات اساسی سیاسی مردم را به‌زانو درآورد. بعد از جنگ جهانی دوم، نظام عقیدتی‌ای برزندگی ما حاکم است که بمباران دیگران، از جمله مردم عادی را عملی «استراتژیک» می‌داند. در این نظام فکری، نیروی هوایی نه تنها می‌تواند دشمن را شکست دهد، بلکه جامعه‌ی دشمن را نیز درهم بشکند؛ به‌عبارت دیگر، نیروی هوایی راهی اطمینان‌بخش برای رسیدن به‌پیروزی است. اگرچه نه در افغانستان، و نه در عراق، و یا حمله‌ی اخیر اسرائیل به‌لبنان، نشانه‌ای از اثبات آن در دست نیست، اما اعتقاد به‌کارایی نیروی هوایی (در عین وحشیانه بودن آن) در اساس بنیاد فکری این رهبران را تشکیل می‌دهد و حقایق پیش‌رو را انکار آن نمی‌دانند.

در نتیجه، نباید قدرت این باور را در نزد آن‌ها دست‌کم گرفت که نیروی هوایی می‌تواند سکان راهبری را بار دیگر به‌دست بگیرد و کار را تمام کند، البته اگر - به‌نظر آن‌ها - حرف بزده‌ها را گوش ندهیم، اگر پافشاری بیش‌تری کنیم و اگر اهل عمل باشیم و به‌اقدام مبادرت ورزیم!

آیا شما دوران پیش از حمله به‌عراق را به‌یاد دارید، زمانی که نو‌محافظه‌کاران و تحسین‌کنندگان جورواجور آن‌ها به‌طور ضمنی آمریکا را روم جدید می‌خواندند و صحبت از آن می‌رفت که عصر آمریکاییان در جهان (و عصر جمهوری خواهان در آمریکا) برای ابد ادامه خواهد داشت؟ گویا آن‌ها در واقع در صدد بوده‌اند جنگلی از

کشورهای شکست خورده در سیاره‌ی ما به‌پا کنند تا برای نظم‌ش نیازمند یک امپراتوری شبیه به‌ما باشد. البته این قبل از آن بوده که هیات حاکمه‌ی بوش دنیایی از آشوب و بحران را به‌عراق و همچنین به‌قلب سیستم انرژی جهان بیاورد و باعث شود تمامی آن‌ها در سکوتی شاهانه فرو روند.

من خود را به‌جان آنان که می‌گذارم، متعجب می‌شوم. آخر این چه امپراتوری است؟ امپراتوری‌ها به‌یک سری مناطق حکومت می‌کنند، نه بر یک جنگل. اگر اینطور تصور کنیم که سودان یا کنگو یا افغانستان و یا سومالی کشورهای شکست‌خورده‌ای پیرامون ما هستند، پس ما هم تحت حکومت بوش - چنی یک امپراتوری شکست‌خورده بیش نیستیم؟ آیا ما جز سایه‌ی شوم یک تهدید چیز دیگری هم برای آن‌ها هستیم و به‌معنای دیگر برجایی هم حکومت می‌کنیم؟ آیا ما حتا در سرزمین خود با دولتی بزرگ و بی‌حاصل که به‌نوع جدید و گران‌تری از آشوب تبدیل می‌شود و بودجه‌ی فدرال آن دارد به‌سوی پرتگاه نظامی - صنعتی کشیده می‌شود، یک امپراتوری به‌حساب می‌آیم؟ یا تقلید مسخره‌ای از یک امپراتوری شده‌ایم که با دستان بوش - چنی به‌پرتگاه کشیده می‌شود؟

سی‌ان‌ان در جریان یک مصاحبه، دیک چینی را متهم کرد که می‌رود تا «شکست را در آغوش بگیرد». و این چه گفته‌ی زیبایی برای دیک و رییس‌جمهور محبوبش است که در عالم خیال شاهد پیروزی را در آغوش گرفته‌اند. آن‌ها اکنون تمام تلاششان را می‌کنند تا شکست خود را پیروزی جا بزنند، و با انرژی تمام و در محاصره‌ی همه‌ی واقعیت‌ها تنها راهی را در پیش گرفته‌اند که به‌نظرشان باز می‌آید. و با توجه به‌محاصره‌ی دمکرات‌های جدید انتخاب شده، گزارشگران و منتقدان، تظاهرات ضدجنگ و اعتراض‌آمیز، شورشیان و ملامهای اجنبی، و حتا جمهوری‌خواهان وحشت‌زده چه راهی باقی می‌ماند جز سقوطی شادمان برفراز یک پرتگاه؟

اما این‌جا صحنه‌ی سینما نیست که بشود همه‌چیز را از قبل پیش‌بینی کرد و تولید را مطابق سناریوی از پیش نوشته شده سازمان داد. هیچ چیز به‌ما اطمینان نخواهد داد که ما از فراز پرتگاه چگونه رد خواهیم شد. تنها توصیه‌ی من برای آن‌ها که تصمیمشان را برای چنین عملی گرفته‌اند آن است که لزومی به‌بستن کمربندهای ایمنی نیست، مطمئن باشید ما این راه را تا آخر نخواهیم رفت.